

می گذرانند که آن‌ها را درک می کنید.» (روزنامه فرهیختگان)

نظر شخصی

وقتی گنجینه‌ای عظیم از حکایات و قصه‌های ایرانی داریم که جایش فقط در حافظه اندیشمندان و ادیبان و قفسه‌های کتابخانه‌هاست و قالبی تصویری برای جایگیری‌اش در حافظه جمعی نیافته‌ایم، آن وقت است که ساخت سریالی مانند «مستوران» حکم طلا پیدا می‌کند. تا جایی که به یاد می‌آوریم همیشه از قدیم‌الایام قهرمانان افسانه‌های آمریکایی در آرشو ذهنی‌مان جا خوش کرده‌اند. اینکه بعد از گذشت سال‌ها وقتی تمایل، اشتیاق و درخواست‌های مردمی از درون محاوره‌ها و گردهمایی‌های رسانه‌ای به تلویزیون راه پیدا کرده و منجر شده به آزمون و خطای «مستوران»، بسیار خوشحال کننده است. تازه کاریم و فوت‌وفن ساختش باید دستمان بیاید که هیچ ایرادی ندارد. اتفاقاً باید هزینه داد. املائی نانوشته است که غلط ندارد.

اولین مشکلی که در «مستوران» به چشم می‌آید، سردرگمی است؛ این که در تفهیم حرف اصلی‌اش دچار یک تشمت و بی‌قراری و ناتوانی و عدم یکپارچگی شده و محتوایی نشده و عدم نظم‌بخشی به مضامین مورد نظر در راستای ارائه یک مفهوم واحد و به خدمت در آوردن کلی مضمون و سویه داستانی بدون در نظر گرفتن چگونگی یکپارچگی‌اش، کار راز شرایط مطلوب دور کرده است. می‌توان گفت این مجموعه هم‌زمان چند چیز را بلند کرده، اما هیچ کدام را محکم نگرفته است. گنجاندن و مدنظر قرار دادن سویه‌هایی مثل داستان‌ها و افسانه‌های ایرانی، مضامین اعتقادی، عرفانی و فلسفی با چاشنی کمی ترس و دلهره و تأکید بر زبان‌های نگاه خرافه‌آمیز برای عبرت‌آموزی و تعمق بیشتر نهایتاً روایت را دچار چند دستگی محتوایی و پراکندگی موضوعی و همچنین نارسایی در اجرا و تفهیم مضامین مورد نظر کرده است و رفته‌رفته علاقه ما را به پیگیری اثر کم و کمتر کرده است. دو کارگردانه شدن کار نیز آن را کمی دوپاره کرده است. اما کار تاریخی بیشتر و امیدار فیلمنامه است و، وقتی در مرحله اجرا عملاً بخش زیادی از حواس کارگردان را در دست و غلط وسایل و گوشیه‌ها و لباس‌ها و مسائلی از این دست پرت می‌کند، در مرحله فیلمنامه شاید به صرف وقت بیشتری نیاز بود.

چهره شاخص

از شمایل پدیری که مستأصل و غمگین گم شدن فرزندش است چه تصویر و تصویری داریم؟ احتمالاً چهره‌ای با ترکیبی از امید پیدایی و بازگشت و همچنین غم نبود؛ به بیانی دیگر، حالتی میان امید و سوگ با چاشنی تکاپو برای یافتن نشانی کوچک. حمیدرضا آذرنگ در ارائه چنین تصویری تلاشی ستودنی انجام می‌دهد و این توانایی را دارد که در حالات صورت و به خصوص چشمانش مطابق با موقعیت، گاهی رنج، گاهی امید و گاهی کلافگی را بگنجاند.



اولین مشکلی

که در «مستوران»

به چشم می‌آید،

سردرگمی است؛

این که در تفهیم

حرف اصلی‌اش

دچار یک تشمت و

بی‌قراری و ناتوانی

و عدم یکپارچگی

محتوایی شده و

عدم نظم‌بخشی به

مضامین مورد نظر

در راستای ارائه

یک مفهوم واحد و

به خدمت در آوردن

کلی مضمون و سویه

داستانی بدون در

نظم گرفتن چگونگی

یکپارچگی‌اش، کار را

از شرایط مطلوب دور

کرده است

می‌داد تا حتی بدون این که داستان مجموعه را با دقت خوانده باشم، بدانم که قاعدتاً باید مجموعه سالمی باشد. نکته دیگر هم حال و هوای قدیمی و تخیلی این مجموعه بود. روزی که من را برای اجرای متن‌های این مجموعه دعوت کردند، بخش‌هایی از قسمت‌های مختلف را که آماده شده بود، دیدم و حس کردم حال و هوای آن با قصه‌های قدیمی ایرانی همخوانی دارد؛ چیزی شبیه بخشی از برنامه‌های «قصه ظهر جمعه». این دو عامل باعث شد این پیشنهاد را قبول کنم... «مستوران» مجموعه‌ای با حال و هوای ایرانی است و بنای آن بر این است که دوستی و مودت را بین مردم ترویج کند. در حقیقت همان بحث مبارزه خیر و شر را، که مضمون همه داستان‌های قدیمی دنیاست، محور قرار داده است. در جهانی که فضای مجازی در حال حاضر بر همه ارکان زندگی مردم سیطره پیدا کرده، رجعتی به گذشته و زندگی‌های ساده مردم قدیم می‌تواند تنوع جالبی هم باشد.» (روزنامه فرهیختگان)

مسعود آب‌پرور (کارگردان): «من از آن دست فیلمسازان نیستم که خودم را به گونه خاصی در فیلمسازی محدود کنم. به همین دلیل در گونه‌های متفاوت کارگردانی کرده‌ام. نمی‌خواهم مخاطب، من را فیلمساز فقط یک گونه‌از آثار بشناسد، حتی تجربه کردن گونه‌های متفاوت کمک زیادی به من کرده است. وقتی پیشنهاد کارگردانی سریال «مستوران» به من شد، به شدت استقبال کردم و دوست داشتم فضای این چینی را در کارنامه کاری‌ام داشته باشم. البته هفت قسمت ابتدای سریال را آقای سیدجمال سیدحاتمی کارگردانی کرد و بعد من به پروژه ملحق شدم.» (روزنامه جام جم)

فائزه یارمحمدی (نویسنده): «هر چه جلوتر می‌رفتم، به مشکلات بزرگی می‌خوردیم. این مشکلات در تبدیل قصه کهن به فیلمنامه مدرن بود. این بحث طولانی است ولی اگر بخواهم مثال بزنم، در قصه‌های ایرانی قواعد و اصولی وجود دارد که وقتی بخواهیم به فیلمنامه تبدیل کنیم فیلمنامه از کار بزرگسال تبدیل به کار نوجوان الف یا در مواقعی کودک می‌شود. روابط علت و معلولی در قصه‌های کهن و شفاهی عملاً وجود ندارد، یعنی من می‌توانم موقع راه رفتن پاهایم سر بخورد و وسط یک معدن گنج بیفتم که معلوم نیست از کجا آمده و چطور اتفاق افتاده است. نبود روابط علی معلولی همچنان که به آن حلاوت می‌دهد ولی قصه را غیرقابل باور می‌کند. به همین خاطر همواره به در بسته می‌خوردم و مجبور بودیم قصه را بگردانیم. یا مثلاً مورد بعد این که شخصیت پردازی در قصه‌های شفاهی عملاً سیاه مطلق یا سفید مطلق است که حداقل سلیقه شخصی من و آقای کاظمی که فیلمنامه را کار می‌کردیم از این جنس پردازش کاراکتر نبود. اگر چه فکر می‌کنم ذائقه کلی مخاطب الان هم این چنین نیست که آدم مطلق خوب یا مطلق بد ببیند. اگر سریال را تماشا کرده باشید کاراکترهای منفی ما همگی لحظاتی راز سر

زبان یک دست و نظام‌مندی ندارد و برخی دیگر قصه را کشدار و غیر جذاب خوانده‌اند. برخی نیز نقدهای فرامتنی چون هزینه گزاف و دکور سنگین و جلوه‌های ویژه را پیش کشیده‌اند. اما هر کسی که به تماشای این سریال نشسته باشد این موضوع را به درستی دریافته که «مستوران» سریال جذابی است، سریالی پر کشش که مخاطب را به خود جذب می‌کند و با کمک قصه به دل تاریخ و ادبیات و اسطوره می‌برد... قصه‌های مجموعه تلویزیونی «مستوران» دارای دو شکل منظوم و منثور است. شکل منظوم را بیت و شکل منثور را حکایت، راز، افسانه، نقل، داستان و... پیش می‌برد. عبارات آغازین هر قسمت مستوران یعنی «یکی بود و یکی نبود...» با صدای ماندگار محمدرضا سرشار اجرا می‌شود. این صدا برای ایرانی‌های امروز بیش از هر چیز یادآور «قصه‌های ظهر جمعه» است. به طور کلی می‌توان گفت این سریال ستایشی از جایگاه و اهمیت «قصه» در فرهنگ ایرانی است.

در سریال «مستوران» به شیوه قصه‌های عامه ایرانی زمان و مکان فرضی‌اند، مشخص نیست که قصه‌ها مربوط به چه زمانی است. این زمان و مکان فرضی، بُعد کلی و جهانی به قصه داده است. حوادث و اعمال شخصیت‌ها در بستر زمان و مکان صورت می‌گیرد. مراد از عنصر زمان، زمان و تاریخ دقیق تقویمی نیست، بلکه ظرفی است که بتوان سیر حوادث را در آن نشان داد. در این سریال یکی از بن‌مایه‌هایی که سبب تقویت تخیل در قصه و اعجاب در بیننده آن می‌شود، طرح امور شگفت‌انگیز و خارق‌العاده و فراطبیعی است که گاه برخی از آن‌ها در دایره فهم معمول بشری توجیه‌ناپذیرند. شکافتن سنگ از غم قصه پر غصه دختری جوان، یا پر سیمرغ و... بنا به ضرورت موضوع، در «مستوران» از این امور فراوان یافت می‌شود؛ از موارد دیگر می‌توان به حضور دوال‌پا، پیر مرد غیب‌دان، لوح زرین (که پیشگوی آینده است)، سیمرغ و... اشاره کرد.

زینب علیپور طهرانی (روزنامه جام جم): «گرچه مستوران شهری در ناکجا آباد است و مردم آن متعلق به هیچ مکان خاصی نیستند اما فضاسازی این سریال برای مخاطبان جذاب است؛ به خصوص بخشی که به قوم «وحشی‌ها» تعلق دارد و عده‌ای با ظاهری عجیب در یک مکان نامعلوم تری زیست می‌کنند. یا یک غار ترسناک و در عین حال جادویی که راز پدر جهاندخت هم هست. نکته مهم بعدی این است که فضای این سریال هر کسی را به یاد قصه‌های مادر بزرگ‌ها در دوران کودکی‌اش می‌اندازد؛ همان قصه‌هایی که در عین تلخی و شیرینی که داشت، پیام‌های بسیاری را به بچه‌ها منتقل می‌کرد و شب‌ها بعد از شنیدن آن افسانه‌ها، رؤیایابی می‌کردند.»

نظر عوامل

محمدرضا سرشار (راوی): «دو عامل من را برای روایت در «مستوران» ترغیب کرد؛ یکی این که پشتیبان و سرمایه‌گذار اصلی آن، مؤسسه اوج بود که این امر، یک اطمینان نسبی به من